

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳۹۵/۰۹/۱۴

آشنایی بیشتر با شخصیت «ابوموسی اشعری» (۲)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على أعدائهم أعداء الله الى يوم لقاء الله

بحث ما در رابطه با مشروعیت تقیه از دیدگاه فریقین بود. در ادامه در مورد این موضوع بحث کردیم که وهابیت در مورد تقیه بر شیعیان خرده می‌گیرند و آن را علامت نفاق شیعه می‌دانند!!

ما در مقام رد این ادعا، آیات و روایات متعددی را در تثبیت تقیه خواندیم. اقوالی از صحابه را هم آوردیم و مفصل توضیح دادیم. از افراد مختلفی از جمله «ابو درداء»، «عبدالله بن مسعود»، «ابن عباس» و «ابو موسی اشعری» مطالب مفصلی را آوردیم.

در کنار بیان این روایات، شرح حالی هم از روایات دادیم تا عزیزان مقداری در جریان احوال آنها قرار بگیرند و زمانی که به این افراد برخورد می‌کنند، شناسنامه و شرح حال اجمالی این افراد را داشته باشند.

ما در مورد «ابن عباس» به طور مفصل بحث کردیم. و همچنین در مورد «ابو موسی اشعری» عرض کردیم که به صراحت می‌گوید:

«إِنَّا لَنَكْشِرُ فِي وُجُوهِ أَقْوَامٍ وَإِنَّ قُلُوبَنَا لَتَلْعَنُهُمْ»

ما در ظاهر به صورت بعضی افراد می‌خندیم و قلبمان آن‌ها را لعنت می‌کند.

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار

ابن كثير، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا، ج ٥، ص

٢٢٧١، باب المَدَارَاةِ مع الناس

این مورد مصداق بارز تقيه است. در رابطه با «ابو موسی اشعری» قبل از تعطیلات مطالبی را بیان کردیم که خلاصه آن را عرض می‌کنم.

«حذیفه» صاحب سرّ رسول الله بوده است و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اسامی منافقین را به او یاد داده بود. در زمان خلافت خلیفه دوم زمانی که شخصی از دنیا می‌رفت خلیفه دوم نگاه می‌کرد که «حذیفه» در نماز میت او حاضر می‌شود یا نه! اگر «حذیفه» در نماز او حاضر می‌شد، خلیفه دوم بر او نماز می‌خواند و اگر حاضر نمی‌شد، در نماز میت او شرکت نمی‌کرد!

این اقدام، در حقیقت رمزی بود که نشان می‌داد این صحابی از منافقین است یا نه! مثلاً در مورد ابوبکر روایتی نقل شده است که ما کاری به صحت و سقم روایت نداریم. اساساً مرگ ابوبکر به طور کلی مشکوک است و آقایان می‌گویند که او مسموم شده است!

در این زمینه بعضی از آقایان مطالبی دارند که این مطالب با روایات ما سازگار نیست. این افراد حدسیاتی می‌زنند که نتیجه این حدسیات ایجاد نفرت میان شیعه و سنی است. ولی این مسئله کاملاً واضح و روشن است که مرگ ابوبکر، مرگ طبیعی نبود!

زمانی که ابوبکر از دنیا رفت، خلیفه دوم به مسجد آمد و دید تعدادی از صحابه نشسته‌اند و «حذیفه» هم در آنجا حضور دارد. خلیفه دوم خطاب به «حذیفه» گفت که رفیقمان از دنیا رفته است، برای نماز او حاضر شو!

«حذیفه» حرکت نکرد و نیامد و در تعبیری وارد شده است که چشمان عمر بن خطاب از عصبانیت داشت از حدقه بیرون می‌آمد. این مطالب در کتب آقایان اهل سنت وارد شده است.

این مسئله کاملاً روشن است که «حذیفه» اسامی منافقین را داشت. او روزی در مسجد نشست بود که دو نفر وارد شدند. یکی از آن‌ها «عبدالله بن مسعود» و دیگری «ابو موسی اشعری» بود. در این حال «حذیفه» گفت:

«أحدهما منافق»

یکی از این دو نفر منافق هستند.

«ثم قال: إن أشبه الناس هديا ودلا وسمتا برسول الله عبد الله»

سپس گفت: عبدالله بن مسعود از نظر قیافه و سخن گفتن و راه رفتن شبیه پیغمبر اکرم است.

سیر أعلام النبلاء، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبی أبو عبد الله، دار النشر:

مؤسسة الرسالة - بیروت - ۱۴۱۳، الطبعة: التاسعة، تحقیق: شعيب الأرناؤوط، محمد نعیم العرقسوسی،

ج ۲، ص ۳۹۴، باب ۸۲ - أبو موسی الأشعری

در اینجا غیر از «ابو موسی اشعری» مصداقی برای منافق نمی‌ماند. این قضیه در کتب متعدد اهل سنت وارد شده است.

بنابراین روایات متعددی در کتب اهل سنت وارد شده است که «حذیفه»، «ابو موسی اشعری» را جزو دوازده

نفری می‌داند که در قضیه برگشت از جنگ تبوک بالای عقبه تصمیم به ترور رسول گرامی اسلام داشتند!

بعضی از محققین معاصر می‌گویند که «حذیفه» عصبانی و ناراحت بوده است و چنین حرفی از زبانش صادر

شده است. «حذیفه» در اینجا به خطا رفته است و «ابو موسی اشعری» یکی از صحابه پیغمبر اکرم و جلیل

القدر است!! این آقایان به هر طرفی که باد بوزد، به آن طرف تمایل پیدا می‌کنند!!

در اینجا که «ابو موسی اشعری» متهم به نفاق است، این آقایان «حذیفه» را می‌کوبند و در جای دیگری حیثیت و عدالت «حذیفه» زیر سؤال برود، صحابه دیگری همانند «عمار» را می‌کوبند. اگر در جایی «عمار» شخصی همانند «معاویه» را زیر سؤال ببرد، عمار را می‌کوبند و امثال «ذهبی» می‌گویند که «عمار» پیر و خرفت شده است!!

آقایان معمولاً به دنبال این هستند که هرآنچه که برخلاف رأی و نظر خودشان هست را به نوعی توجیه کنند؛ ولو توجیه کردنشان با مذمت صحابی همراه باشد.

در رابطه با «ابو موسی اشعری» تعبیر زیادی داریم که می‌گویند احادیثش منکر است. امیرالمؤمنین در قنوت نمازشان «ابو موسی اشعری» را لعنت می‌کردند. وی در قضیه تحکیم و مسئله حکمیت جنایت کرد و از معاویه پول گرفت و هم پیمان با بنی امیه بود. این موارد کاملاً واضح و روشن است.

وقتی امام حسن مجتبی (علیه السلام) یکی از همسرانشان را طلاق دادند، به او فرمودند: مبعوض‌ترین انسان‌ها با تو ازدواج خواهد کرد! که بعد از گذشتن ایام عده «ابو موسی اشعری» با مطلقه امام حسن مجتبی (علیه السلام) ازدواج کرد!

«ابو موسی اشعری» بعد از قضایای تحکیم نزد معاویه رفت و هدایا و جوایز کلانی از او دریافت کرد. فرزندان این شخص به نام‌های «بلال» و «ابو برده» هردو جزو نواصب هستند؛ بنابراین دودمان این شخص، دودمان نحسی است.

از دیدگاه شیعه هم روایات متعددی در مذمت «ابو موسی اشعری» داریم. هرچند که بعضی از روایات سند آنچنانی ندارد، اما در مجموع می‌توان مذمت «ابو موسی اشعری» را از این روایات نتیجه گرفت.

مرحوم «شیخ صدوق» در کتب «خصال» و همچنین «عیون أخبار الرضا» چند روایت از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در مذمت «ابو موسی اشعری» بیان کرده است.

روایت به طور مفصل از «ابوذر» نقل شده است که او می‌گوید: من و «عمار» و «مقداد» و «حذیفه» و «عبدالله بن مسعود» در مجلسی حضور داشتیم که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) روایت مفصلی را مطرح کردند و در آخر روایت فرمودند:

«ألستم تشهدون ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال: شر الأولين و الآخرين اثنا عشر»

"شر اولین و آخرین دوازده نفر هستند، شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین هستند. شر اولین قابیل پسر حضرت آدم، بعد از آن فرعون و هامان و قارون و سامری و دجال هستند. و شرور آخرین هم عجل سامری کنایه از عثمان است، فرعون که کنایه از معاویه است، هامان امت زیاد بن ابیه است، و سامری است که مراد از آن ابوموسی اشعری است:"

«وَهُوَ أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِي»

الخصال، نویسنده: ابن بابویه، محمد بن علی، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، ج ۲، ص ۵۷۵، ح ۱

حضرت فرمودند مراد از «سامری» که شرّ آخرین است، «ابو موسی اشعری» است. همچنین در کتاب «خصال» روایت دیگری وارد شده است که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند: در تابوت اسفل، شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین وجود دارند.

آن حضرت در انتهای روایت می‌فرمایند: شش نفر آخرین «نعثل» و «معاویه» و «عمرو عاص» و «ابو موسی اشعری» هستند. همچنین در روایات دیگری وارد شده است که «ابو موسی اشعری» یهود این امت است!

آنچه مسلم است، این است که «ابو موسی اشعری» جزو کسانی است که از دیدگاه شیعه و اهل سنت مورد ذم همگان است.

نکته مهمی که در اینجا وجود دارد و باید عزیزان به آن دقت کنند، این است که «ابن داوود» در کتاب «رجال» خود «ابو موسی اشعری» را در قسم اول آورده است و این مطلب مقداری باعث ایجاد اشکال شده است.

دوستان توجه دارند که «ابن داوود» و «علامه حلی» هر دو کتابی به نام «رجال» دارند که «رجال» خودشان را دو قسم کرده‌اند. در قسم اول «ممدوحین» و در قسم دوم «مذمومین» را ذکر کرده‌اند.

به عنوان مثال اگر یک راوی هم مدح داشته باشد و هم ذم، «ابن داوود» به اعتبار مدح او، نام او را در قسم اول آورده است و به اعتبار ذم او، او را در قسم دوم آورده است.

«علامه حلی» تمام «من اعتمد علیه» را در قسم اول آورده است و تمام «من لم يعتمد علیه» را در قسم دوم آورده است. و یا تمام «من کانت روایته معتبره» را در قسم اول آورده است و تمام «من لم تکن روایته معتبره» را در قسم دوم آورده است.

این اقدام ایشان رفته رفته در قالب مثالی درآمده است و زمانی که می‌خواهند بگویند فلانی مورد تأیید است، می‌گویند: «علامه ذکره فی القسم الأول» که به معنای «عده من المعتمدين» است یا «ذکره فی القسم الثانی» که نشانه ضعف است.

اما «ابن داوود» به اعتبار مدح و ذم تقسیم بندی کرده است و به صورت «کل من کان له مدح فی القسم الأول» و «کل من کان له ذم فی القسم الثانی» درآورده است. او «ابو موسی اشعری» را در قسم اول آورده است که برای بسیاری از بزرگان معما شده است!

آنچه که محرز است، این است که «شیخ طوسی»، «ابو موسی اشعری» را از اصحاب امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) شمرده است و ذمی هم درباره او ذکر نکرده است! بعضی از آقایان می‌گویند: "اگر شیخ طوسی کسی را از اصحاب یکی از ائمه طاهرین آورد و مذمتی برای او ذکر نکرد، نشانه وثاقت و اعتبار اوست!"

بعضی از آقایان مخصوصاً کسانی که شمه اخباری دارند همانند مرحوم «فیض»، «وحید بهبهانی»، «مرحوم علامه مجلسی پدر و پسر» و «صاحب حدائق» که مقداری به طرف اخباریون تمایل دارند، می‌گویند: "اگر «شیخ طوسی» یک راوی آورد و ذمی نیاورد، نشانگر این است که این شخص ممدوح است. چون اگر این شخص ذمی داشت، «شیخ طوسی» موارد ذم این افراد را ذکر می‌کرد."

البته ما نمی‌دانیم این افراد این قاعده را از کجا آوردند! ما در حوزه حدود بیست سال بحث رجال داشتیم و شاید حداقل اگر دو نفر در حوزه کتب رجالی را ورق زده باشند، یکی از آن دو نفر بنده بودم.

ما حتی یک قرینه ضعیف ضعیف هم نتوانستیم پیدا کنیم. باید از زبان شخص «شیخ طوسی» و یا از زبان شاگردان ایشان نقل شده باشد که مبنای «شیخ طوسی» این است که اگر من راوی را در اصحاب یکی از معصومین آوردم و ذمی درباره او ذکر نکردم، نشانه وثاقت اوست!

بنده قاطعانه عرض می‌کنم که چنین مطلبی در آثار «شیخ طوسی» مطلقاً وجود ندارد! این مطلب توسط شاگردان «شیخ طوسی» و بزرگان بعد او از جمله «ابن ادريس» که نوه دختری ایشان است و «مرحوم محقق»، «فاضل آبی» و «علامه حلی» که قریب العهد به «شیخ طوسی» هستند و مبنای «شیخ طوسی» دست این‌هاست، هم ذکر نشده است.

این افراد اقوال «شیخ طوسی» را بررسی کرده‌اند و اولین کسی که علم مخالفت علیه «شیخ طوسی» برداشت، «ابن ادريس» صاحب «سرائر» بود.

نقل شده است که فقهای ما حدود صد سال مقلد «شیخ طوسی» بودند و جرئت نمی‌کردند فتوا صادر کنند. به عبارت بهتر عظمت و ابهت «شیخ طوسی» چنان فقها را گرفته بود که کسی جرئت نقدش را نداشت.

اولین کسی که این خط را شکست «ابن ادریس» بود که البته الفاظ او نسبت به جد بزرگوارش خیلی تند است. در مورد این شخص گفته شده است که به جهت تندیهایی که به جد بزرگوارشان داشتند، جوانمرگ شدند!!

یکی از آثار تندیه نسبت به پدر و جد، جوانمرگ شدن است. همانطوری که در روایت وارد شده است، شخصی نزد رسول گرامی اسلام آمد و عرض کرد: پدر من در سپاه کفار است، می‌توانم او را بکشم؟! حضرت در جواب فرمودند: می‌توانی او را بکشی، اما نتیجه این کار تو این است که جوانمرگ خواهی شد!

نتیجه درگیری با پدر، مادر یا جد پدری و مادری همین است. لذا گفته شده است که مرحوم «ابن ادریس» به همین خاطر قبل از سال ۵۰ از دنیا رفت.

بنابراین اگر بنا بود چنین مسئله‌ای باشد، «ابن ادریس» باید متذکر می‌شد که نشده است. بعد از ایشان مرحوم «محقق حلی» متوفای ۶۷۶ هجری است که مرز متقدمین و متأخرین است، اما چنین حرفی از ایشان هم نقل نشده است.

حال این آقایان از کجا این مطلب را استفاده فرمودند، نمی‌دانیم! این فرمایش، فرمایش متینی نیست؛ زیرا اگر اینطور باشد «شیخ طوسی»، «منصور دوانیقی» را از اصحاب امام صادق (علیه السلام) آورده است. در این صورت باید آقایان بر عدالت و وثاقت «منصور دوانیقی» حکم صادر کنند!! ایشان همچنین «معاویه» و «عمرو عاص» را هم از اصحاب امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آورده است!!

مراد از اصحاب چیست؟

در مورد اصحاب هم بحث شده است که آیا مراد، «اصحاب الروایة» هست یا «اصحاب الرؤیة» است!

مرحوم «شیخ طوسی» هم رجال خود را به دو قسم تقسیم کرده است؛ در قسم اول تمام اصحاب را آورده است و در قسم دوم «فی من لم یروی عنهم» را بیان کرده است که به یک معما تبدیل شده است و ما نتوانستیم آن را حل کنیم.

همچنین آقای «خوئی» هم نتوانسته است این معما را حل کند که مراد از «فی من لم یروی عنهم» چیست! زیرا ایشان بسیاری از راویان را در اصحاب امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) آورده است و در بخش «فی من لم یروی عنهم» هم آورده است.

اگر بنا باشد مراد از «صحبت»، صحبت مشاهده باشد که در این صورت تمام منافقین از اصحاب پیغمبر اکرم هستند؛ حتی «ابولهب» و «ابوجهل» هم باید از اصحاب رسول گرامی اسلام به شمار بیایند و «یزید» هم باید از اصحاب امام حسن و امام حسین به شمار بیاید. این موارد ملاک نیست! ما معمولاً زمانی که بحث اصحاب را مطرح می‌کنیم، می‌گوییم کسی که حداقل مراد و صحبت داشته باشد.

ان شاءالله معنای اصحاب از دیدگاه فریقین را در روزهای پایانی هفته که بحث پاسخ به شبهات داریم، بحث خواهیم کرد و بیان خواهیم کرد که شیعه به چه کسی «اصحاب» می‌گوید و اهل سنت به چه کسی «اصحاب» می‌گوید.

خواهیم گفت که مجرد رؤیت دلیل بر صحبت نیست! زمانی که می‌خواهیم بگوییم فلانی شاگرد فلان استاد است، لازمه این گفتن این است که حداقل دو ماه، سه ماه یا یک سال در درس او شرکت کرده باشد.

مجرد دیدن یا با یک روز یا دو روز شرکت در درس او نمی‌توان شخصی را شاگرد استاد به حساب آورد. لذا کلمه «اصحاب» عمدتاً عبارت از «ملازمت» است. حالا بعضی از ملازمها دارای سواد و استعداد بودند و روایتی هم نقل کردند و بعضی از ملازمها هم روایت نقل نکردند.

نقل روایت از شرایط تحقق صحبت نیست! صحبت به معنای ملازمتی است که عرفاً بگویند فلانی از اصحاب فلانی است؛ مراد از صحبت همین است.

نقل است که امام صادق (علیه السلام) چهار هزار شاگرد داشتند که شاید عده زیادی از شاگردان آن بزرگوار از اهل سنت بودند.

شما اگر به کتاب «تهذیب الکمال» اثر «مزی» که مفصل‌ترین کتاب رجالی است مراجعه کنید، خواهید دید که هر راوی را به طور جداگانه مطرح کرده است و اساتید و تلامیذ راویان را هم معرفی کرده است.

او در کتاب خود «من روی عن» و «من روی عنه» را مفصل مطرح کرده است. اگر در مورد امام صادق (علیه السلام) در این کتاب جستجو کنید، خواهید دید که حدود ۳۰ یا ۴۰ نفر از شخصیت‌های طراز اول اهل سنت از شاگردان امام صادق (علیه السلام) بودند.

در میان این تعداد از شخصیت‌های اهل سنت که شاگردان امام صادق (علیه السلام) بودند، بعضی از این افراد قطعاً مذموم و جزو تقویت‌کنندگان حکومت بنی امیه و بنی عباس هستند که ما نمی‌توانیم به وثاقت یا عدالت این افراد ملتزم بشویم.

لذا شاید «ابن داوود» به دلیل اینکه ابوموسی صحبت رسول الله (صلی الله علیه و آله) را داشته است، از این باب «ابو موسی اشعری» را در قسم اول آورده است یا اشتباه و سهوی صورت گرفته است و قلم مبارک ایشان لغزیده و اسم او را در قسم اول آورده است.

بنابراین ما در رابطه با «ابو موسی اشعری» مشکلات زیادی داریم، اما گذشته از تمام این‌ها می‌بینیم که این شخص برای اهل سنت خیلی محترم است و با تمام توان از او دفاع می‌کنند.

اهل سنت نه تنها از «ابو موسی اشعری» دفاع می‌کنند، بلکه از تمام کسانی که توفیق صحبت برای آنها بوده است دفاع می‌کنند. ابن حجر به صراحت می‌گوید:

«الصحابه کلّهم من أهل الجنة قطعاً»

قطعاً تمام صحابه اهل بهشت هستند.

الإصابة في تمييز الصحابة، المؤلف: أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلاني (المتوفى: ٨٥٢ هـ)، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود وعلي محمد معوض، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى - ١٤١٥ هـ، ج ١، ص ١٦٣

ما نمی‌دانیم که ایشان اینقدر محکم حرف زده است و «قطعاً» را از کجا آورده است، اما به طور مفصل در روزهای آینده این بحث را خدمت دوستان توضیح خواهیم داد.

قبلاً عرض کردیم که یکی از بحث‌های اساسی که اختلاف شیعه و سنی را تشکیل می‌دهد، بحث «صحابه» است. اگر بحث صحابه برای ما روشن شود، بحث امامت حل می‌شود، بحث عصمت حل می‌شود، بحث تحریف قرآن، مهدویت و بسیاری موارد دیگر حل خواهد شد.

یکی از بزرگ‌ترین سدهایی که در مباحث علمی میان شیعه و سنی مطرح است، همین بحث عدالت و عصمت صحابه و بلکه فوق عصمت صحابه است! ما می‌گوییم: معصومین (علیهم السلام) به توفیق الله گناه نمی‌کنند، اما این افراد می‌گویند که صحابه گناه می‌کنند اما گناهشان نوشته نمی‌شود!!

اهل سنت برای صحابه مقامی فوق عصمت قائل هستند و فتوا داده‌اند که نقل مطاعن صحابه از گناهان کبیره است!! آنها معتقدند که واجب است هرچه مطاعن در طول تاریخ از صحابه مطرح شده است را از بین ببریم و کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده را آتش بزیم!!

اهل سنت در حال حاضر هم به این بحث ملتزم هستند. مشاهده کنید که ماه رمضان پارسال «دکتر طیب» شیخ الأزهر یک ماه علیه شیعه برنامه داشت و ما سال گذشته به طور مفصل بحث ایشان را نقد کردیم؛ اگر مباحث ایشان را ملاحظه کنید، خواهید دید که تمامی مباحث ایشان برمی‌گردد به اینکه شیعه صحابه را مذمت می‌کند. ایشان می‌گویند: "خانمی نزد من آمد و گفت: ما شیعه‌ها بعد از نماز خلفا و صحابه را لعن می‌کنیم!"

یا می‌گویند: "در مصر زمانی که یک سنی، مذهب تشیع را انتخاب می‌کند، می‌گویند که باید صیغه جاری بشود؛ صیغه تشیع این است که بیایند خلفا و عایشه را لعن کنند!!"

ایشان در طول ماه مبارک رمضان یک ماه در مورد این موارد صحبت کرده است، امامت را رد کرده است، عصمت را رد کرده است، مهدویت را رد کرده است تنها به این دلیل که صحابه ملتزم نبودند!!

شیعه آدم بدی است به این دلیل که به صحابه بدگویی می‌کند، شیعه منحرف است زیرا صحابه عصمت او را قبول ندارد. جالب این است که می‌گویند: "عدالت صحابه تابع اعمال صالح آنان نیست!"

این مطلب خیلی عجیب است و ما این مطلب را برای اولین بار شنیده‌ایم. قبل از «دکتر طیب» چنین تعبیری نشنیده بودیم که عدالت صحابه تابع اعمال صالحه نیست.

«عدالت» به معنای این است که انسان به اعمال صالحه ای استمرار دارد، گناه کبیره را ترک می‌کند، از گناه صغیره هم حتی المقدور اجتناب می‌کند. در اثر این کارها ملکه عدالت برای او پیش می‌آید.

ولی دکتر طیب می‌گویند: عدالت صحابه از فوق هفت آسمان نازل شده است، صحابه عادل هستند به معنای اینکه خداوند متعال آنان را عادل کرده است نه اینکه عملشان آنان را عادل کرده باشد!!

زمانی که چنین عقیده‌ای مطرح باشد، هیچ کاری نمی‌توان انجام داد. آن‌ها معتقدند همانطوری که نبوت از طرف خداوند عالم آمده است، عدالت صحابه هم از طرف خداوند عالم وحی شده است!!

ما با این شخص چکار کنیم؟! اگر بحث امامت را مطرح کنیم، می‌گویند: "اگر امامت به حق بود، چرا صحابه زیر بار نرفتند؟!"

ما در هر مبحثی از مباحث اختلافی میان شیعه و اهل سنت با این افراد بحث کنیم، می‌گویند: به دلیل اینکه صحابه قبول نکردند و عدالت صحابه هم عدالت آسمانی است، پس این عقیده شما باطل است!

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته